

# خاستگاه «ابهام» در فرآیند ارتباط زبانی

دکتر حسین آذریبوند\*

## چکیده

در ارتباط زبانی به جمله‌ها و عبارتهایی برخورد می‌کنیم که چند مفهوم متفاوت دارند. گاه چند معنایی بودن کلام به سبب واژه‌ای است که دو یا چند معنی مختلف دارد و از آن با عنوان «ابهام» یاد می‌شود. گاه جمله‌هایی کنایی در کلام موجب چند معنایی سخن می‌شود. اما در مواردی با جمله‌هایی مواجهیم که ضمن چند معنایی بودن در مقوله «ابهام» و «کنایه» نمی‌گنجد و بعضی از ادیبان آن‌ها را «ضعف تألیف» می‌دانند و بعضی دیگر آن را از محاسن سخن به حساب می‌آورند. در این مقاله به عوامل آفرینش این‌گونه جمله‌ها پرداخته شده است و به این نتیجه منجر شده است که وضعیت نحوی و گشتارهای دستوری در ایجاد این جمله‌ها دخالت دارد و در صورتی که عمداً و با هدف آفریده شود، به حسن و زیبایی سخن می‌افزاید.

## واژه‌های کلیدی

ارتباط زبانی، ابهام، ساختار نحوی، گشتارهای زبانی

---

\* دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کاشان، گروه زبان و ادبیات فارسی، ایران، کاشان.

## مقدمه

فراگیری زبان موهبتی است که خدای متعال تنها به انسان عطا فرموده است. انسان‌ها به کمک نمودهای گفتاری و نوشتاری زبان با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و مفاهیم را بین خود رد و بدل می‌کنند. همین ویژگی انسان است که سرچشمه تفکر و خلاقیت او و زمینه‌ساز سیر او به سوی کمال است. در فرآیند ارتباط به جمله‌ها و عبارت‌هایی برخورد می‌کنیم که منظور واحدی از هر کدام دریافت نمی‌شود و به اصطلاح «دو پهلو» به نظر می‌رسد به عنوان نمونه به حکایت زیر توجه می‌کنیم:

«یک بار یغمای جندقی - که اگر در زهد مقامی منبع ندارد، در فسق پایگاهی رفیع دارد - مهمان یکی از فتودال‌زادگان زمان خود بود. طبعاً همه شب را در دعا و تهجد گذرانده بود. نزدیک سحر فراغت یافت که ساعتی بخوابد و طعم شکر خواب صبح را بچشد. اما از بخت ناهموارش خری در نقش خروس بی‌محل ظاهر شده و با ععرش، آسایش او را سلب می‌کند. صاحب‌خانه هم صبح زود به دنبال کار و زندگی خود از خانه بیرون رفته بود. یغمای جندقی، اوقات تلخی خود را از این سلب آسایش و خروس بی‌محل در بیتی درج می‌کند و این بیت را روی کاغذی می‌نویسد و می‌گذارد توی طاقچه اتاق و آنجا را ترک می‌کند:»

خود آدمک بیدی نبودی اما پدر خرت بسوزد

(خرمشاهی، 1384: 41)

مصراع دوم حامل دو معنی است:

1- نفرین یغمای جندقی به پدر صاحب‌خانه

2- نفرین یغمای جندقی به الاغ صاحب‌خانه

در این مقاله قصد داریم به بررسی چنین جمله‌هایی بپردازیم و عوامل خلق آن‌ها و جایگاه این‌گونه جمله‌ها را در بلاغت بررسی کنیم.

«ابهام» مصدری است از باب افعال از ریشه (ب - ه - م) و به معنی پیچیدگی، شک و تیرگی است.

گاه مراد از «ابهام» همان تعقید لفظی و معنوی است.

«جمله‌ای که معنی آن پیچیده و فهم آن دشوار است، گویند دارای تعقید است و آن را به دو قسم لفظی و معنوی تقسیم کرده‌اند:

1- تعقید لفظی: آن است که دشواری و پیچیدگی معنی جمله از جهت تقدیم و تأخیر، یا حذف کلمات و امثال آن باشد:

من آن سپهر که دایم چنان که مهر به ماه به مهر نور دهد نیر منور من

(منسوب به غالب دهلوی)

2- تعقید معنوی: آن است که فهم اصل مقصود و مضمون جمله از جهت استعمال کنایات و مجازها و تخیلات دور از ذهن،

دشووار باشد:

دل آسوده‌ای داری مپرس از صبر و آرامم ننگین را در فلاخن می‌نهد بی‌تابی نامم

(همایی، 1371: 18-19)

این‌گونه پیچیده‌گویی و ابهام که سبب آن استعمال کنایات و مجازها و استعارات است در نظم و نثر ادب فارسی از قرن ششم به بعد به ویژه در آثار عرفانی پدیدار شد و در سبک هندی به اوج خود رسید.

از مشخصه‌های ادبیات مدرن نیز، پیچیده‌گویی همراه با بیان اندیشه‌ها و احساسات مبهم و رازآمیز به ویژه «ادبیات سمبولیسم» و «سوررئالیسم» است.

«در آثار سوررنالیستی مطالب و وقایعی که در ورای (sur) واقعیات و حقایق (real) متعارفند، مطرح می‌شود. منشأ این مطالب - توهّمات یا واقعیات دیگرگونه - ضمیر ناخودآگاه و یا به زبان غیر فنی، روح است. در این گونه آثار با تظاهرات و تجلیات ناخودآگاه روح مواجهیم.» (شمیسا، 1382: 24)

اما آنچه در این مقاله به آن پرداخته می‌شود، موضوع دیگری است. توجه ما به جمله‌هایی است که دارای دو یا چند معنی گوناگون است و در زبان انگلیسی به آن Ambiguity (ابهام) می‌گویند. این گونه جمله‌ها گاه با مقوله «ابهام» در می‌آمیزد و شاعر، نویسنده و گوینده عمداً یا سهواً از چنین جمله‌هایی در فرایند ارتباط بهره می‌گیرد. از این گونه جمله‌ها گاه با عنوان «کژتابی» نیز یاد می‌شود. انواع جمله‌های چندمعنایی:

الف) چند معنایی بودن جمله به سبب وجود کلمه‌ای است که به تنهایی و از جنبه قاموسی دارای دو یا چند معنی گوناگون است که از آن به عنوان «ابهام» یاد می‌شود، مانند:

- |                                    |                                   |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| بی‌مهر رُخت روز مرا نور نمانده است | وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده است |
| 1- محبت                            | (حافظ)                            |
| 2- خورشید                          |                                   |
| ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم    | ای بی‌خبر ز لذت شُرب مدام ما      |

- 1- پیوسته همان
- 2- شراب

\*ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعَصْرُونَ (آیه 49 سوره یوسف)  
1- یاری می‌شوند (از ریشه غوث)  
2- باران باریده می‌شود (از ریشه غیث)

ب) معنی کنایی جمله مقصود است نه معنی ظاهری و صریح آن. مانند:  
کی یافتی رقیب تو چندین مجال ظلم      مظلومی ار شبی به در داور آمدی  
(حافظ)

مصراع دوم، کنایه از این‌که: اگر مظلومی دست به دعا بردارد و به درگاه خدا از رقیب تو شکایت کند. پوشیده کسی بینی فردای قیامت      کامروز برهنه است و بر او عاریتی نیست

(سعدی)

مصراع اول: پوشیده ← پوشانیده ← لباس پوشانیده شده ← لباس مغفرت پوشانیده شده ← مورد عفو و بخشایش قرار گرفته  
مصراع دوم: برهنه است ← کنایه از این‌که: فقیر است و تعلقی به دنیا ندارد.  
پ) دو معنایی بودن جمله به سبب معنی استعاری جمله است (استعاره تمثیلیه). مانند:  
دل که به شادی غم دل می‌گرفت      چشمه خورشید به گل می‌گرفت

(نظامی، 1376: 61)

مصراع دوم: استعاره تمثیلیه از (کار بیهوده) است.  
مرهم چه احتیاج که عاشق ز سوز عشق      خوابانده در نک دل افگار خویش را

(حزین لاهیجی: 47)

مصراع دوم: استعاره تمثیلیه از: آماده بودن عاشق برای پذیرش هرگونه درد و رنج  
(ت) دو معنایی بودن جمله مربوط به هیچ کدام از موارد ذکر شده قبلی نیست و ایهام و کنایه و استعاره تمثیلیه در این چند معنایی دخالت ندارد. مانند:

روزها رفت که دست من مسکین نگرفت      زلف شمشاد قدی ساعد سیم اندامی

(حافظ)

1- دست مسکین: فاعل / روزها گذشت که دست من مسکین، زلف شمشادقدی و ساعد سیم اندامی را نگرفت.

2- مصراع دوم: فاعل / روزها گذشت که زلف شمشادقدی و ساعد سیم اندامی دست مسکین مرا نگرفت.

\* دزد نگرفته پادشاه است.

1- دزد نگرفته مانند پادشاه سرافراز و قدرتمند است.

2- پادشاه، تنها دزدی است که دستگیر نشده است.

بحث اصلی در این مقاله در مورد جمله‌هایی مانند بیت و جمله اخیر است. این گونه جمله‌ها و ابیات به سبب این که با دو یا چند نحو مختلف توجیه پذیر است، چند معنایی می‌شوند و معنی قاموسی واژه‌ها هیچ دخالتی در آفریدن «ایهام» یا «کژتابی» آن ندارد و نباید این گونه جمله‌ها ایهام یا کنایه نامیده شوند.

## انواع ایهام (کژتابی)

1- واژه‌ها در محور هم‌نشینی به گونه‌ای مرتبط شده‌اند که با ارکان دستوری متفاوت، معانی متفاوت پیدا می‌کنند:

روی خاکی و نم چشم مرا خوار مدار      چرخ فیروزه طرب‌خانه از این کهگل کرد

الف) چرخ فیروزه طرب‌خانه را از این، کهگل کرد.

طرب‌خانه: مفعول این: ضمیر و مرجع آن: روی خاکی و نم چشم کهگل کرد: فعل مرکب

ب) چرخ فیروزه طرب‌خانه را از این کهگل، کرد (ساخت).

این: صفت اشاره      کهگل: متمم      کرد: فعل ساده

ای بر سر خوبان جهان بر سرهنگ      پیش دهنّت ذره نماید خرچنگ

(رشید و طواط: 27)

مصراع دوم: 1- پیش دهنّت ذره مانند خرچنگ به نظر می‌رسد. (کوچکی دهان)

نهاد

2- پیش دهنّت خرچنگ ذره به نظر می‌رسد. (بزرگی دهان)

نهاد

هست در من آتشی روشن نمی‌دانم که چیست      این قدر دانم که همچون شمع می‌کاهم دگر

1- مسند (حافظ)

2- قید

1- در من آتشی روشن است که نمی‌دانم چیست.

2- در من آتشی وجود دارد که واضح و روشن، نمی‌دانم چیست.

دوستان جان داده‌ام بهر دهانش بنگرید کاو به چیزی مختصر چون باز می‌ماند ز من

(همان)

مفعول «بنگرید»: 1- جان دادن من / 2- باز ماندن به چیزی مختصر

1- دوستان، جان دادن مرا بهر دهانش بنگرید.

2- دوستان، به چیزی مختصر باز ماندن او را از من، بنگرید.

خواهم از دل برکشم پیکان تو لیک از دل بر نمی‌آید مرا

(جامی، 1373: 145)

1- پیکان: نهاد مصراع دوم، لیک پیکان تو از دل من بر نمی‌آید.

2- پیکان: مضاف‌الیه، لیک برکشیدن پیکان از دل من بر نمی‌آید (از دل من چنین کاری ساخته نیست).

به دور لاه قلدح‌گیر و بی‌ریا می‌باش به بوی گل نفسی همدم صبا می‌باش

(حافظ)

مصراع دوم: الف) به بوی گل، نفسی (لحظه‌ای) همدم صبا می‌باش.

قید

ب) به بوی [شخص] گل نفسی، همدم صبا می‌باش.

صفت

من این مرقع رنگین چو گل بخوام سوخت که پیر باده‌فروزشش به جرعه‌ای نخرد

(حافظ)

مصراع اول: الف) من این مرقع رنگین را مثل گل خواهم سوزاند (خواهم سوزاند: متعلق حرف اضافه)

ب) من این مرقع رنگین چون گل را خواهم سوزاند (متعلق حرف اضافه: تقدیراً (باشنده))

هر کس ز خزانه برد چیزی گفتند مبر که آن گناه است

تعقیب نموده و گرفتند دزد نگرفته پادشاه است

(ایرج میرزا، 1354: 169)

مصراع چهارم: الف) دزد نگرفته، پادشاه است (به حساب می‌آید).

نهاد مسند

ب) پادشاه، دزد نگرفته است.

نهاد

سمند دولت اگر چند سرکشیده رود زهمرهان به سر تازیانه یاد آرید

(حافظ)

الف) ز همرهان به سر تازیانه = ز همرهان تازیانه به سر

صفت

ب) ز همرهان، به (با) سر تازیانه: از همرهان به وسیله سر تازیانه یاد آرید

متمم فعل

نمونه دو معنایی (ابهام) در زبان انگلیسی:

I can fish \* بهاء الدین خرمشاهی، 1384: 143

I can fish - 1 ترجمه: من می‌توانم ماهیگیری کنم.

فعل اصلی فعل کمکی

I can fish - 2 ترجمه: من ماهی را کنسرو می‌کنم.

مفعول فعل اصلی

2- گاه ضمیری در عبارت وجود دارد که می‌توان آن را با دو مرجع متفاوت مرتبط ساخت و همین عامل ابهام‌آفرین می‌شود.

\* «از واعظی پرسیدند (به قصد پی بردن به شیعه یا سنی بودن او): کدام یک از یاران پیامبر (ص) از همه برتر است؟ واعظ

جواب داد: آن که دخترش در خانه او بود.» (راستگو، 1376: 270)

جمله آخر دارای دو معنی است:

(الف) آن که دخترش (دختر پیامبر) در خانه او بود ← آن = حضرت علی (ع)

(ب) آن که دخترش (دختر ابوبکر) در خانه او (پیامبر) بود ← آن = ابوبکر

\* «کارگزار معاویه در کوفه از یکی از یاران حضرت علی (ع) خواست که در مسجد یا مجلسی برخیزد و حضرت علی (ع)

را لعنت کند. او برمی‌خیزد و می‌گوید:

ای مردم امیر شما به من فرمان داده است که علی (ع) را لعنت کنم، او را لعنت کنید که خدایش لعنت کند.» (خرمشاهی،

1384: 193)

معنی دو جمله اخیر:

1- او (کارگزار معاویه) را لعنت کنید که خدا او (کارگزار معاویه) را لعنت کند.

2- او را (حضرت علی (ع)) - نعوذ بالله - لعنت کنید.

\* در داستان یوسف صدیق (ع) در قرآن کریم، آن‌جا که یوسف (ع) از رفیقی که او را اهل نجات احساس کرد درخواست

می‌کند که:

أذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهِ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّيَ (یه 42 سوره یوسف)

1- شیطان از یاد ساقی برد که به پادشاه در مورد یوسف خبر دهد.

2- شیطان ذکر خدا را از یاد یوسف برد.

البته با توجه به این‌که یوسف (ع) از مخلصین بوده است، معنی دوم نمی‌تواند درست باشد.

(تفسیر المیزان، جلد 11: 285)

\* و در مسأله اقرار زلیخا به عشقش نسبت به یوسف:

قالت امرأة العزيز الآن حَصَّصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (51) ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ

لا يهدي كيد الخائنين

مرجع ضمیرها:

لِيَعْلَمَ: 1- عزیز / 2- یوسف

أَنِّي: 1- یوسف / 2- زلیخا

لَمْ أَخُنْ: 1- یوسف / 2- زلیخا

لَمْ أَخُنْهُ: 1- عزیز مصر / 2- یوسف

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان جلد 11 صفحه 308 در مورد ضمیرهای یاد شده با توجه به جمیع جهات، شماره‌های یک را درست می‌داند.

3- گاه ابهام عبارات به سبب گشتارهایی است که بر دو یا چند ژرف‌ساخت مختلف اعمال می‌شود و نهایتاً به روساخت واحدی منجر می‌شود. نوام چامسکی ریاضی‌دان و زبان‌شناس آمریکایی به دستور زایشی - گشتاری تأکید دارد، بر این اساس «دستور زبان دارای مجموعه‌ای از گشتارهاست که به ژرف‌ساخت‌ها اعمال می‌شود و در پی عمل‌کرد آخرین گشتار، روساخت تولید می‌شود.» (دبیرمقدم، 1383: 296)

نمونه‌های این نوع ابهام:

\* ایران ده غزل‌سرای بزرگ غیر از حافظ دارد.

گشتار تعویض

الف) ژرف‌ساخت اول: ایران ده غزل‌سرای بزرگ علاوه بر حافظ دارد ← ایران ده غزل‌سرای بزرگ غیر از حافظ دارد.

ب) ژرف‌ساخت دوم: ایران ده غزل‌سرای بزرگ دارد که حافظ بین آنان جایگاهی ندارد ← ایران ده غزل‌سرای بزرگ غیر از حافظ ← حافظ → ایران ده غزل‌سرای بزرگ غیر از حافظ دارد.

گشتار جابه‌جایی

\* من قدرت تحمل شما را ندارم.

گشتار جابه‌جایی

الف) ژرف‌ساخت اول: من به اندازه شما قدرت تحمل ندارم ← من قدرت تحمل به اندازه شما ندارم ← من قدرت تحمل شما را ندارم.

گشتار حذف

گشتار تعویض

ب) ژرف‌ساخت دوم: من حوصله تحمل شما را ندارم ← من قدرت تحمل شما را ندارم.

\* دوست همسایه من شاعر خوش قریحه‌ای است.

الف) ژرف‌ساخت اول: دوست من که همسایه من نیز هست، شاعر خوش قریحه‌ای است ← دوست همسایه من، شاعر خوش قریحه‌ای است.

گشتار تعویض و جابه‌جایی صفت

گشتار تعویض و جابه‌جایی

ب) ژرف‌ساخت دوم: همسایه من دوستی دارد که شاعر خوش قریحه‌ای است ← دوست همسایه من شاعر خوش قریحه‌ای است.

مضاف‌الیه

گشتار تعویض

\* من به شاگردی شما افتخار می‌کنم.

الف) ژرف‌ساخت اول: افتخار می‌کنم که شما شاگرد من هستید ← افتخار می‌کنم به شاگرد بودن شما ← افتخار می‌کنم به شاگردی شما ← من به شاگردی شما افتخار می‌کنم.

گشتار تعویض

گشتار جابه‌جایی

گشتار تعویض

ب) ژرف‌ساخت دوم: افتخار می‌کنم که شاگرد شما هستم ← افتخار می‌کنم به شاگرد بودن شما ← افتخار می‌کنم به شاگردی شما ← من به شاگردی شما افتخار می‌کنم.

گشتار تعویض

گشتار جابه‌جایی

\* از مرحوم عباس اقبال پرسیدند: کاربرد کلمه دوئیت جایز است یا نه؟ مرحوم اقبال فی الفور گفت: عین خیریت است.

(خرمشاهی، 1384: 72)

گشتار حذف

جمله آخر دو ژرف ساخت دارد:

الف) ژرف ساخت اول: این کاربرد مانند کاربرد کلمه‌ی «خریت» است ← این کاربرد مانند خریّت است ← این کاربرد عین

خریت است

گشتار تعویض

گشتار حذف

ب) ژرف ساخت دوم: این کاربرد دقیقاً نشانه حماقت است ← این کاربرد دقیقاً حماقت است ← این کاربرد عین خریّت

است.

گشتار تعویض

خانه‌هاشان بلند و همت پست یا رب این هر دو را برابر کن

(سعدی، 1376: 270)

مصراع دوم:

گشتار تعویض

الف) ژرف ساخت اول: یا رب پستی همت آنان را با بلندی خانه‌هاشان برابر کن ← یا رب این هر دو را برابر کن

گشتار تعویض

ب) ژرف ساخت دوم: یا رب بلندی خانه‌هاشان را با پستی همتشان برابر کن ← یا رب این هر دو را برابر کن

## نتیجه

زبان انسان در هر جامعه، ابزاری برای انتقال مفاهیم است. در زبان روزمره، اصل بر آن است که انتقال مفاهیم شفاف و صریح باشد تا خللی در ارتباط ایجاد نشود. اما گاه این ارتباط نادانسته، صراحت خود را از دست می‌دهد.

در زبان شعر و ادب نیز شاعر و نویسنده از شیوه بیان غیر مستقیم بهره می‌گیرند و هر چه فهم و دریافت این شیوه سخن به کشف بیشتری نیاز داشته باشد، ارزش ادبی بیشتری پیدا می‌کند.

ابهام از جمله مسائلی است که هم می‌تواند در ارتباط زبانی ممدوح باشد و هم می‌تواند مذموم باشد. در صورتی که شاعر یا نویسنده عمداً سخنش را ابهام‌آمیز ارائه کند و به این وسیله یا سخنش را طنزآمیز گرداند یا هاله‌ای از چند معنای نسبتاً موازی هم بیافریند، ارزش بیشتری به اثر خود می‌بخشد و اگر نادانسته مطلبی را دوپهلوی بگوید به شکلی که اشکالی در ارتباط به وجود آید، از ارزش سخن او کاسته می‌شود.

با توجه به نظریه «گشتاری زبان» ابهام در هر زبانی اتفاق می‌افتد و سه عامل دارد:

- 1- وضعیت نحوی عبارت که چند گوناگون را برمی‌تابد.
- 2- وجود ضمیرهایی که چند مرجع گوناگون را می‌پذیرد.
- 3- دو یا چند ژرف ساخت مختلف که به کمک گشتارهای زبانی به روساخت واحدی تبدیل می‌شوند و خواننده با خواندن «روساخت» ژرف ساخت‌های متفاوت را به یاد می‌آورد.



## منابع و مآخذ

- 1- قرآن کریم
- 2- حافظ، خواجه شمس‌الدین. دیوان حافظ. تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران: خوارزمی، چاپ دوم، 1362.
- 3- حزین لاهیجی، محمدعلی. دیوان. تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار. تهران: سایه، چاپ سوم، 1384.
- 4- خرمشاهی، بهاء‌الدین. کژتابی‌های ذهن و زبان. تهران: ناهید، چاپ اول، 1384.
- 5- دبیرمقدم، محمد. زبان‌شناسی نظری. تهران: سمت، چاپ اول، 1383.
- 6- راستگو، سیدمحمد. هنر سخن‌آرایی. فن بدیع. کاشان: مرسل، چاپ اول، 1376.
- 7- سعدی، مصلح‌بن عبدالله. کلیات سعدی. به اهتمام محمدعلی فروغی. تهران: امیرکبیر، چاپ هفتم، 1367.
- 8- شمیسا، سیروس. داستان یک روح. تهران: فردوس، چاپ پنجم، 1382.
- 9- طباطبایی، سیدمحمدحسین. تفسیر المیزان. (ترجمه فارسی)، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، چاپ چهارم، 1370.
- 10- کزازی، میرجلال‌الدین. بدیع 3. زیباشناسی سخن فارسی. تهران: مرکز، چاپ سوم، 1373.
- 11- محجوب، محمدجعفر. تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج‌میرزا. تهران: اندیشه، چاپ چهارم، 1356.
- 12- نظامی، الیاس بن یوسف. مخزن‌الاسرار. تصحیح حسن وحید دستگردی و به کوشش دکتر سعید حمیدیان. تهران: قطره، چاپ دوم، 1376.
- 13- وطواط، رشیدالدین محمد. حدایق‌السحر و دقایق‌الشعر. تصحیح عباس اقبال آشتیانی. تهران: طهوری و سنایی، 1362.
- 14- همایی، جلال‌الدین. فنون بلاغت و صناعات ادبی. تهران: هما، چاپ هشتم، 1371.

Archive of SID